

توسط عیسی دیده می شود ...

در گفتگو با عیسی

در خانه با زندگی عیسی



لوقا ۱۹، ۱ - ۱۰

عیسی به آریحا درآمد و از میان شهر می‌گذشت 2. در آنجا توانگری بود، زگا نام، رئیس خراجگیران 3. او می‌خواست ببیند عیسی کیست، اما از کوتاهی قامت و ازدحام جمعیت نمی‌توانست 4. از این رو، پیش دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، زیرا عیسی از آن راه می‌گذشت 5. چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگرست و به او گفت: «زگا، بشتاب و پایین بیا که امروز باید در خانه تو بمانم 6. زگا بی‌درنگ پایین آمد و با شادی او را پذیرفت 7. مردم چون این را دیدند، همگی لب به شکایت گشودند که: «به خانه گناهکاری به میهمانی رفته است 8. و اما زگا از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می‌بخشم، و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او باز می‌گردانم 9. عیسی فرمود: «امروز نجات به این خانه آمده است، چرا که این مرد نیز فرزند ابراهیم است 10. زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد».

او مردی به نام زگا بود. معنی این اسم "مرد عادلانه" است! زگا احتمالاً امید بزرگ خانواده او بود. شاید والدین او امیدوار بودند که پسرشان الگوی خوبی برای دیگران باشد. کسی که والدینش می‌توانستند از رفتار او افتخار کنند. طور دیگری رقم خورد. زگا از زمان بچگی دوست داشت دزد باشد و سپس او نیز با دروغها و گناهان کوچک جوانی بعداً تبدیل به یک عادت شد. سپس فقط با یک قدم کوچک بود که زگای جوان می‌توانست در دفتر خراج گیر نامزد کند. با پشتوانه قدرت دولت روم، او می‌توانست با دروغ و فریب، انسان را سرکوب کند ... هر چیزی که او می‌خواست را انجام داد. از این طریق، کلاهبردار کوچک به اوج رسید. او ثروتمند شد. خیلی ثروتمند و تأثیرگذار. حتی رئیس خراجگیران بود. اما هیچ کسی نمی‌خواست به زگا نزدیک باشد. و به همین دلیل او از افراد دیگر منزوی شد. در سکوت، قلب زگا مانند طوفان بود. از یک طرف، او گرفتار کارهای وحشتناکی بود که انجام داده بود. از طرف دیگر، فاصله‌ی وحشتناک با خدا و احساس رها شدن توسط افراد دیگر ... به نظر من خوب نیست که قلب انسان تنها بماند! تنهای وجدان شکایت کند. شرارت خود شخص و دیگران در اتاق تاریک بزرگتر و بزرگتر می‌شود. و همه ثروتهای جهان هرگز نمی‌توانند این قلب را آرام کنند. به نظر من گناه به تاریکی احتیاج دارد تا واقعاً بیرون بیاید. قلب انسان مکان تاریکی است. انسان فقط نمی‌تواند شر را در قلب کنترل کند. همان چیز بزرگتر و بزرگتر می‌شود. این یک چیز بسیار خطرناک است. مولانای رومی، شاعر نوشت: "یک فکر شیطانی از مورچه شروع می‌شود و وقتی بزرگ می‌شود به اژدها تبدیل می‌شود." از قبل با آدم و حوا اینگونه اتفاق افتاده بود. پس از گناهان آنها مجبور بودند گناهان را با یک برگ انجیر پنهان کنند و پسرشان قابیل اجازه داد حسادت در قلب او رشد کند، که بعداً منجر به قتل شد ... زگا فقط یک نمونه از همه ماست. همه ما تجربه‌ی جنگ در قلب را می‌شناسیم. مثل اینکه شخصی حرف بدی را به شما بزند. و این کلمه در قلب شما می‌ماند. شما نمی‌توانید از شر آن خلاص شوید. و احساس آسیب و عصبانیت کنید. حتی اگر نفرت احساس دارید. و این احساس میوه‌ی خوبی به همراه ندارد. داستان زگا داستانی است چگونه عیسی ما را از چنین جنگ‌های قلبی رها کرد. این داستانی است که چگونه عیسی افراد گمشده را جستجو کرده و آنها را نجات می‌دهد. عیسی خودش این کار را از طریق این سه راه انجام می‌دهد:

او به عمیق قلب را حتی در تاریکی می‌بیند.

او با ما صحبت می‌کند

او با ما زندگی می‌کند

داستان زگا به شکلی بود که، لحظه‌ای که عیسی او را دید، زکا تغییر کرد... در واقع، عیسی در حال عبور بود و نمی‌خواهد در آن شهر بماند. جمعیت زیادی در اطراف او بودند. با این حال عیسی می‌توانست زگا کوچک را در مخفیگاه خود ببیند و حتی قلبش را تشخیص دهد. هیچ کسی به جز عیسی نمی‌تواند چنین کاری کند. عیسی زگا را دید. و زگا عیسی را دید. عیسی به قلب زگا بسیار عمیق نگاه کرد. و زگا را همانطور که بود شناخت. در این کلمه‌ی "دیدن" معنی عمیق تری وجود دارد! وقتی خدا جهان را آفرید، گفته می‌شود، "خدا دید!" و سپس خدا دوباره گفت، "ببین! خوب است!" «عیسی این زگا را به عنوان خالق دید! چشمان عیسی می‌توانست تمام دیوارهایی را که زگا در قلب او ساخته بود، ببیند. عیسی نه تنها زگا را به عنوان یک گناهکار دید، بلکه او را با نگاه خالق دید که انسان را دوست دارد. عیسی نه تنها می‌توانست شرارت را ببیند، بلکه کودک گم شده را نیز می‌دید! کودکی که باید مثل بچه‌ی خدا باشد. کودکی را که خدا میخواست. کودکی که به آن افتخار کند. یک مرد عادلانه! زگا! آیا می‌خواهید توسط خدا دیده شوید؟ آیا احساس می‌کنید که در تاریخ بزرگ جهان گم شده‌اید؟ یا افکار و تجربیات بسیار بدی احساس می‌کنید؟ آیا مردم با شما بد رفتاری کرده‌اند و شما نمی‌توانید از این شر خلاص شوید؟ شاید شما هم اجازه داده باشید که مورچه‌ی کوچک "نفرت" لانه‌ی در قلب شما ایجاد کند و... حالا مورچه‌ی بدجنس به بادبادک تبدیل شده است. اگر چنین است، می‌توانید بدانید که خدا شما را می‌بیند. با مزمور 139 می‌توانید دعا کنید: "خداوند، تو مرا آزموده و شناخته‌ای.

2 تو از نشستن و برخاستنم آگاهی، و اندیشه‌هایم را از دور می‌دانی. 3 تو راه رفتن و آرامیدنم را سنجیده‌ای، و با همه‌ی راههایم آشنایی. 4 حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانم آید تو، ای خداوند، به تمامی از آن آگاهی. "خدا کاملاً با شماست و او نه تنها شما را همانطور که هستید می‌بیند، بلکه شما را هم دوست می‌دارد. وقتی عیسی به درخت توت که زگا نشسته بود رسید، نه تنها او را دید، بلکه همه چیز را پشت سر گذاشت و تمام توجهش را به زگا داد. و گفت: زگا، بشتاب و پایین بیا! و بعد همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. زگا، که باید از قبل در درخت پنهان می‌شد، ناگهان ظاهر شد و دقیقاً همان جایی که عیسی بود ایستاد. این اتفاق شگفت‌انگیز است!! در یک طرف عیسی ایستاده بود، که هرگز گناهی مرتکب نشده بود و در طرف دیگر زگا جنایتکار معروف ایستاده بود! این تصویری است که بسیاری نتوانستند تحمل کنند و مجبور شدند او را بترسانند. "نگاه کن او با گناهکاران و باجگیران نشسته و غذا می‌خورد!" بنابراین فریسیان گفتند. آنها بعداً عیسی را که در کنار قائل به صلیب آویخته بود مسخره کردند. بله دقیقاً! عیسی هرگز از گناهکاران اجتناب نمی‌کرد. بلکه او به دنبال آنها بود و نزدیک به آنها بود. او به دنبال آنها بود زیرا می‌خواست آنها را نجات دهد. به همین دلیل او به سراغ ما انسانها آمد. اگر عیسی امروز هم با ما انسانها صحبت می‌کند، پس همیشه فقط این کار را می‌خواهد انجام دهد. او می‌خواهد مشارکت را بین خدا و انسان برقرار کند. بنابراین هرگز نیازی نیست که در کنار عیسی شرمسار شویم. ما همچنین هرگز نیازی نیست که از عیسی مخفی شویم. بر عکس! به خصوص هنگامی که با تمام ضعف‌ها و گناهان در مقابل او قرار می‌گیریم، او ما را در آغوش می‌گیرد و از ما استقبال می‌کند... هر کسی که می‌خواهد در پشت درخت خودشان یا هر چیز دیگری پنهان شود، می‌تواند این کار را نیز انجام دهد. اما آن شخص با خودش می‌ماند و با گناه خود می‌ماند... به همین دلیل عیسی زگا را صدا می‌کند! عجله کن! از درختی که هم اکنون در آن مخفی شده‌اید پایین بیایید. شما نه تنها می‌توانید این کار را انجام دهید! بلکه می‌توانید با عیسی باشید، که شما را خیلی خوب درک می‌کند و می‌تواند شما را شفا دهد! عیسی می‌خواهد همه ما از درختان مختلف خود که در آن مخفی شده‌ایم، پایین بیاییم. و عیسی به دنبال ما است! هیچ راهی برای آن کار هرگز خیلی دور نیست! روزی که زگا از درخت خود پایین آمد، زندگی او کاملاً تغییر کرد. عیسی نه تنها با زگا صحبت کرد، بلکه به خانه او رفت و با او زندگی کرد. از طریق عیسی، زگا ناگهان اعتماد به نفس داشت و قلب خود را گشود. او می‌توانست در مورد همه مشکلاتش صریح و آزادانه صحبت کند. او می‌توانست در مورد کارهای ناشایستی که انجام داده بود با دیگران صحبت کند. نه تنها این کار. زگا هر کاری را که اشتباه انجام داده بود به خوبی تبدیل کرد و چند برابر، چیزی را که از مردم به اجبار گرفته بود، پس داد و تلافی کرد. اما بهترین چیز سخنان پروردگار ما بود: "امروز نجات به این خانه بازگشت" این بدان معناست که صلح فرا رسیده است! یعنی قلب آزاد شد! یعنی خدا وارد خانه شده است. می‌توان کمی از آن لذت را از داستان زگا شنید. اوه، چقدر به این آزادی احتیاج داریم! آه چقدر فوراً به صلح احتیاج داریم! اوه ما چقدر فوری به عیسی نیاز داریم! بدین‌گونه که، آرامش خدا فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت. آمین